



حجة الاسلام والمسلمین رسولی معلانی

# نقد و بررسی داستان «بُحیرا»



۳- فرض می‌کنیم هر دو مطلب فوق را تعبداً بپذیریم. اساساً بلال حبشی در آنروزگار چه ارتباطی با ابوبکر داشته! مگر نه این است که خود اینان نوشته‌اند: بلال در آغاز بعثت در خانه امیه بن خلف بصورت برده‌ای زندگی می‌کرد، و با ایمان به رسول خدا و پذیرش اسلام از جانب وی تحت آزار و شکنجه ارباب خود یعنی امیه بن خلف قرار گرفت تا آنجا که او را در روزهای گرم طاق‌فرسای مکه برهنه می‌کرد و روی ریگهای داغ مکه می‌خواباند و سنگ بزرگی روی سینه‌اش می‌گذاشت... تا آنجا که می‌نویسند:

تا اینکه روزی ابوبکر بر وی گذشت و آن منظره را دید و به امیه اعتراض کرد و پس از مذاکره‌ای که کردند قرار شد ابوبکر بلال را از امیه خریداری کند و از این شکنجه و عذاب آسوده‌اش گرداند. و بالاخره او را با غلامی دیگر که ابوبکر داشت مبادله کردند و ابوبکر او را آزاد کرد.<sup>۱</sup>

گذشته از اینکه این قسمت، یعنی آزاد شدن بلال بدست ابوبکر نیز مورد اختلاف و تردید زیادی است، و در بسیاری از روایات آمده که بلال را رسول خدا خریداری کرده و آزاد فرمود، چنانچه از واقندی و ابن اسحاق نقل شده<sup>۲</sup> و بلکه در پاره‌ای از روایات نیز آمده که عباس بن عبدالمطلب اینکار را کرد<sup>۳</sup> و اختلافات دیگری در این باره که اگر خواستید می‌توانید به کتاب «الصحيح من السيرة» مراجعه نمائید.<sup>۴</sup>

۴- همه این مطالب را هم که بپذیریم آیا این مطلب را

اکنون که اصل این داستان را شنیدید باید بدانید که این داستان از چند نظر مورد انتقاد و ایراد قرار گرفته و صحت آن مورد تردید و خدشه واقع شده است:

اولاً - اینکه در چند روایت آمده بود که ابوبکر آنحضرت را از همان «بصری» پیش از آنکه به شام بروند به همراه بلال به مکه بازگرداند از چند نظر مخدوش و بلکه غیر قابل قبول است:

۱- از این نظر که بر طبق روایاتی که خود راویان و مورخان نقل کرده‌اند ابوبکر دو سال یا بیشتر از رسول خدا کوچکتر بوده و بلال نیز چند سال از ابوبکر کوچکتر بوده، و با توجه به آنچه در مورد عمر رسول خدا (ص) در آغاز این داستان شنیدید ابوبکر در آن زمان شش ساله و یا نه ساله و ده ساله بوده و بلال هم شاید هنوز بدنیا نیامده بود و اگر هم بدنیا آمده بوده دو سه سال بیشتر از عمرش نگذشته بود، و بدین ترتیب حضور ابوبکر در کاروان در آن سنین از عمر بسیار بعید بنظر می‌رسد چنانچه تولد بلال و بدنیا آمدن او نیز در آنروز خیلی بعید است، و اگر هم بدنیا آمده بوده در حبشه بوده نه در مکه.

۲- فرض می‌کنیم ابوبکر شش ساله و یا نه ساله و ده ساله در این سفر حضور داشته و به همراه کاروان مزبور به بصری و شام رفته، ولی اینکه ابوبکر در آن سنین از عمر دارای ثروت و تجارت و غلام و نوکری بوده که بتواند امری و یا نهی صادر کند، و غلام و یا نوکر خود را به این سو و آن سو بفرستد بسیار بعید و بطور معمول غیر قابل قبول است.

چگونه می توان پذیرفت که ابوطالب با شدت علاقه ای که به یتیم برادر داشت و همانگونه که قبلاً شنیدید حاضر نبود ساعتی این کودک را از خود جدا کند و حتی در این باره به عموهای دیگر آنحضرت نیز اعتماد نمی کرد، در اینجا او را با یک کودک کوچکتر از خود یعنی «بلال» از آن فاصله دور به مکه بفرستد، و به قضا و قدر و آن بیابان بی آب و علف و پراز خطر بسپارد، و بدین ترتیب او را از خود جدا کرده و با خیالی آسوده بدنبال تجارت و ادامه سفر تجارتنی رفته باشد! بخصوص پس از آن سفارشی که راهب مزبور به ابوطالب کرده که آن کودک را از شتر یهود و دیگران محافظت کن و هر چه زودتر او را به مکه باز گردان!

وثائقی از همه اینها گذشته اصل این داستان از نظر سند مخدوش است چه آنها که در کتب شیعه نقل شده و چه آنها که در کتابهای اهل سنت آمده، زیرا ابن شهر آشوب آغاز آنرا از مفسران و دنباله آنرا نیز از طبری روایت کرده، و ضمانت آنرا از عهده خود برداشته است.

و مرحوم صدوق نیز از دو طریق آنرا روایت کرده که طریق اول از نظر سند مقطوع و ضعیف است، و روایت دوم نیز مرفوعه است که هیچکدام قابل اعتماد نیست گذشته از آنکه روایت نخست مشتمل بر امور غریبه ای است که به افسانه شبیه تر است تا به یک داستان واقعی<sup>۶</sup> و روایات اهل سنت نیز هیچکدام به رسول خدا (ص) و یا معصومی دیگر منتهی نمی شود، و آنچه در سیره ابن هشام و تاریخ طبری و طبقات و جاهای دیگر نقل شده یا از ابن اسحاق و یا از داود بن حصین و یا از ابوموسی اشعری روایت شده که هیچکدام در آنزمان یعنی زمان سفر رسول خدا (ص) و برخورد با بحیرا وجود نیامده و متولد نشده بودند، و سند خود را نیز در این باره نقل نکرده اند تا در صحت و سقم آن تحقیق شود، و از اینرو از ابوالفدا نقل شده<sup>۷</sup> که گفته است یکی از راویان این حدیث ابوموسی اشعری است که وی در سال هفتم هجرت مسلمان شد و از اینرو این حدیث را باید از احادیث مرسله اصحاب بشمار آورد... گذشته از اشکال دیگری که مادر بحث قبلی در ذیل خدشه و ایراد ۱- نقل کردیم.

و ترمذی نیز چنانچه از وی نقل شده این روایت را غریب دانسته و گفته است: در سند آن عبدالرحمان بن غزوان دیده می شود که روایتی بر خلاف موازین از او نقل شده<sup>۸</sup> و ذهبی نیز گفته: «گمان می رود که ساختگی باشد و قسمتی از آن دروغ است»<sup>۹</sup> و ابن کثیر و دمیاطی و منططای نیز در آن تردید کرده اند.<sup>۱۰</sup>

و مرحوم استاد شهید آیت الله مطهری قدس سره الشریف در

کتاب «پیامبر امی» فرموده:

«پرفسور ماسی نی یون» اسلام شناس و خاورشناس معروف، در کتاب سلمان پاک در اصل وجود چنین شخصی، تاجه رسد به برخورد پیغمبر با او تشکیک می کند و او را شخصیت افسانه ای تلقی می نماید، می گوید: «بحیرا سرجیوس و تمیم داری و دیگران که روات در پیرامون پیغمبر جمع کرده اند اشباحی مشکوک و نایافتنی اند.

وثائقی مطلب دیگری که موجب تضعیف این داستان می شود اختلاف در مورد شخصیت بحیرا است که آیا نام اصلی او جرجیس یا سرجس یا جرجس بوده، و یا اینکه از علماء یهود و از احبار یهود «تیماء» بوده چنانچه برخی گفته اند. و یا از کشیهای مسیحی و از قبیله عبدالقیس بوده چنانچه برخی دیگر گفته اند،<sup>۱۱</sup> که این خود موجب ضعف در روایاتی که رسیده می شود.

و اینها قسمتی است از بحثهایی که در باره این داستان در کتابها بیچشم می خورد، و شاید روی آنچه گفته شد برخی از سیره نویسان این داستان را یکسره ساخته و پرداخته دشمنان اسلام که پیوسته در صدد تضعیف اسلام و زیر سؤال بردن رسول گرامی آن و ایجاد شبهه و تردید در سلامت عقل و دستورات روح بخش اسلام بوده اند دانسته و نویسنده کتاب سیره المصطفی در این باره چنین گوید:

... در روایاتی که در مورد سفرهای تجارتنی رسول خدا در آن برهه از زندگی رسیده اختلافهایی دیده می شود که موجب تردید در صدور آنها می شود بخصوص که راویان آنها از کسانی هستند که متهم به کذب بوده و روایاتشان در عرض حوادث تاریخی به ثبت نرسیده...

و سپس گوید:

و من در کتاب خود بنام «الموضوعات» این مطلب را ترجیح داده ام که نقل این سفرها با این کرامات ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است که می خواسته اند بدینوسیله ابواب تشکیک و تردید را در رسالت حضرت محمد (ص) و نبوت آن بزرگوار باز کنند... و این افسانه ها را در تاریخ اسلام وارد کرده تا موجبات تشویش در باره پیامبر بزرگوار اسلام و رسالت آنحضرت را فراهم سازند...

و شاید کعب الاحبار و ابوهیرة و وهب بن منبه و تمیم الدارمی و امثال آنها قهرمانهای این افسانه پردازان بوده چنانچه شیوه اینان در وارد ساختن اسرائیلیات و مسیحیاتی که در احادیث اسلامی و تفسیر و غیره وارد کرده اند این موضوع ایشان را تأیید می کند...<sup>۱۲</sup>

نگارنده گوید: نظر ما در قسمت اول این بحث همان است که گفتیم، و وجود ابوبکر و یا بلال در این سفر با هیچ معیاری

جور در نمی آید و اما در مورد اصل داستان نظر ما همان نظری است که در باره شق صدر و امثال آن گفتیم که اگر روایت صحیحی در این باره داشتیم آنرا می پذیریم و اگر نه اصراری بر اثبات آن نداریم اگر چه در همه کتابهای تاریخی و سیره هم نقل شده باشد، و ظاهراً به چنین روایتی در این داستان دست نخواهیم یافت، چنانچه گذشت والعلم عندالله.

و بنابر آنچه گفته شد دیگر مجالی برای یاوه گوئی برخی از مستشرقین مزدور کلیساها و کثیشان مغرض باقی نمی ماند که بمنظور خدشه دار کردن نبوت رسول خدا و وحی، این داستان را دستاویزی قرار داده و گفته اند:

«پيامبر اسلام در آن سفر از بحیرا تعلیماتی آموخت و در مازفرآگیر و حافظه قوی خود نگهداری کرد و پس از گذشت سی سال از آن دیدار همان تعلیمات را اساس دین خود قرار داد، و بعنوان وحی و قرآن به پیروان خود آموخت.»

زیرا گذشته از همه آنچه گفته شد و بر فرض صحت این داستان از نظر سند و دلالت، مگر مدت توقف آنحضرت نزد بحیرا چقدر طول کشیده که بتواند منشأ اینهمه معارف عالیه و داستانهای شگفت انگیز شده و آن آئین انقلابی و جهانی را پی ریزی کند!

آیا یک ملاقات نیم ساعته و یا حداکثر یک ساعته در ده سالگی یا دوازده سالگی پیامبر اُمی درس نخوانده می تواند پس از گذشت سی سال منشأ آنهمه تحولات و بیان آنهمه آیات معجزه آسا باشد که همه فصحا و سخنوران را به مبارزه و تحلی دعوت کرده و بگوید:

«وان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين، فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وفودها التماس والحجارة اعدت للكافرين»<sup>۱۳</sup>

## داستانها و خاطرات دیگری از دوران جوانی آنحضرت

### گوسفند چرانی

در چند روایت که از طریق اهل سنت و پاره ای از کتابهای شیعه نقل شده آمده است که رسول خدا(ص) در دوران جوانی مدتی هم گوسفندچرانی می کرد، و این موضوع نیز نزد برخی از نویسندگان مورد خدشه و ایراد قرار گرفته، که ما در آغاز روایاتی را که در این باره رسیده نقل می کنیم و سپس به بحث و بررسی در باره آنها می پردازیم.

۱- بخاری در کتاب صحیح خود (در کتاب الاجاره) بسندش از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا(ص) فرمود:

«ما بعث الله نبياً الا راعى الغنم، قال له اصحابه وانت يا رسول الله؟ قال: نعم، وانا راعيتها لأهل مكة على قراريط»<sup>۱۴</sup>

یعنی - خداوند پیغمبری نفرستاد جز گوسفندچران (جز اینکه گوسفندچرانی می کرد) اصحاب آنحضرت عرض کردند: شما نیز ای رسول خدا؟ فرمود: آری، من نیز برای اهل مکه در برابر چند قیراط<sup>۱۵</sup> گوسفند چراندم!

و نظیر این روایت در کتابهای دیگر حدیث و سیره نیز روایت شده مانند سیره نبویه قاضی دحلان و سیره حلبیه و فتح الباری و طبقات ابن سعد<sup>۱۶</sup>.

۲- و در روایت دیگری که در طبقات از زهری از جابر بن عبدالله روایت شده گوید: ما به همراه رسول خدا بودیم و میوه درخت اراک<sup>۱۷</sup> را جمع کرده و می چیدیم، رسول خدا(ص) فرمود: سیاه رنگهای آنرا بچینید که گواراتر و پاکیزه تر است و من نیز هنگامی که گوسفند می چراندم!، آنها را می چیدم! ما عرض کردیم: شما نیز گوسفند می چرانندی ای رسول خدا؟ «قال: نعم، وما من نبي الا قد رعاها» فرمود: آری و هیچ پیغمبری نبوده جز آنکه گوسفند چرانده!

۳- و در روایت دیگری که از ابن اسحاق روایت کرده گوید: میان گوسفندداران و شترداران نزاعی در گرفت و شترداران بر گوسفندداران تکبر می ورزیدند، و چنانچه برای ما نقل کرده اند رسول خدا در این باره فرمود:

«بعث موسى عليه السلام وهوراعى غنم وبعث داود عليه السلام وهوراعى غنم، وانا اوعى غنم اهلى بأجباد».

- موسی علیه السلام مبعوث شد در حالی که گوسفند می چرانید، و داود علیه السلام مبعوث شد و گوسفند می چرانید و من مبعوث شدم و گوسفند خاندانم را می چراندم در «اجباد».

و ظاهراً «اجباد» نام جایی بوده که طبق این روایت رسول خدا(ص) در آنجا گوسفندچرانی می کرده. چنانچه قراربط را نیز برخی گفته اند: نام جایی در مکه بوده<sup>۱۸</sup> اگر چه بعید بنظر می رسد.

و بدنبال این مطلب داستان موهن دیگری در تاریخ طبری از آنحضرت نقل شده که متن آن چنین است که فرمود:

«... ما همت بشيء مما كان اهل الجاهلية يعملون به غير مرتين كل ذلك يحول الله بيني وبين ما اريد من ذلك ثم ما همت بسوء حتى اكرمني الله مزوجيل برسائه، فاني قد قلت ليلة لنفلام من قريش كان يرعى معي باعلى مكة لو ابصرت لي غنمي حتى ادخل مكة فاستريها كما يسر الشياح فقال اقبل فترجت اريد ذلك حتى اذا حست اول دار من دور مكة سمعت عزفاً بالذقوف»

والمزممبر، فقلت ما هذا؟ قالوا فلان بن فلان تزوج بفلاته بنت فلان، فجلست أنظر اليهم فضرب الله على أذني فممت فما أيقظني إلا من الشمس، قال فجلست صاحبي فقال ما فعلت؟ قلت ما صنعت شيئاً ثم أخبرته الخبر، قال ثم قلت له ليلة أخرى مثل ذلك فقال أفعال فخرجت فسمعت حين جئت مكة مثل ما سمعت حين دخلت مكة تلك الليلة فجلست أنظر فضرب الله على أذني، فوالله ما أيقظني إلا من الشمس، فرجعت إلى صاحبي فأخبرته الخبر، ثم ما همت بعدها بسوء حتى أكرمني الله عز وجل برسالته»<sup>۱۱</sup>.

... من آهنگ انجام کاری از کارهای زمان جاهلیت نکردم جز دو بار که در هر بار میان من و کاری را که آهنگ انجامش را کرده بودم خداوند حائل و مانع شد، و پس از آن دیگر آهنگ کار بدی نکردم، تا وقتی که خدای عز و جل مرا به رسالت خویش مفتخر ساخت، و داستان بدینگونه بود که در یکی از شبها به پسری از قریش که در قسمت بالای مکه با من گوسفند می چرانید گفتم: چه خوب بود اگر تو از گوسفندهای من مواظبت می کردی تا من به مکه بروم و همانند جوانهای مکه شبی را به شب نشینی و قصه گوئیهای شبانه بگذرانم؟

یعنی هیچگاه خداوند پیامبری نفرستاد تا آنکه او را به چرانیدن گوسفندان وامی داشت تا بدینوسیله راه تربیت مردم را بدو یاد دهد.

نگارنده گوید: قبل از آنکه به بررسی و تحقیق درباره این داستان و این روایات بپردازیم بد نیست پاره ای از توجیحات فیلسوف مآبانه و عارفانه ای را نیز که در توجیه این روایات کرده اند بشنوید، و آنگاه این روایات را از جهات دیگر مورد بررسی قرار دهیم.

### توجیهاتی درباره این روایات

از آنجا که این روایات در نظر بسیاری از اهل سنت مورد قبول واقع شده و نتوانسته اند در سند و یا متن آنها تردید کنند اصل مطلب را پذیرفته و با سخنانی عارفانه و فیلسوف مآبانه در صدد توجیه آن برآمده اند که از آنجمله گفتار زیر است:

اول - «و حکمت خدای عز و جل در این باره چنان بوده که انسان وقتی گوسفندان را که ناتوانترین حیوانات چهار پا هستند بچرانند مهربور و عطوفتی در دلش جای گیر می شود و چون به سر پرستی انسانها مأمور گردد دلش از تندهای طبیعی و ستمهای غریزی پاک و مهذب می شود و به حدّ اعلاّی اعتدال می رسد»<sup>۱۲</sup>.

که البته به این گفتار ایرادهائی شده، از آنجمله اینکه:

۱ - گفته شده: چگونه کسی می تواند باور کند که پیامبر بزرگوار الهی و نبی اعظم - صلی الله علیه و آله - نیازی به تهذیب و پاک کردن دل از تندهای طبیعی و ستمهای غریزی داشت. آن پیامبری که خدا در باره اش فرمود:

«لقد جئکم رسولاً من انفسکم عزیزاً علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم»<sup>۱۳</sup>؟

۲ - اگر هم ظلمی در وجود آنحضرت بود آیا مدرسه ای بهتر از مدرسه گوسفندچرانی برای تهذیب آن نبود؟!

۳ - این مطلب مخالف است با حدیثی که درباره آنحضرت از ائمه معصومین (ع) روایت شده که فرمودند:

«ولقد قرن الله به من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق العکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره...»<sup>۱۴</sup>.

یعنی و برآستی که خدای تعالی از زمان شیرخوارگی، بزرگترین فرشته خود را قرین آنحضرت قرار داد که راههای کرامت و اخلاقیهای نیکوی جهانیان را در شب و روز به وی بیاموزد...

۴ - اساساً مگر ظلم و ستم و یا سایر اخلاق زشت و ناپسند

من هم بدنال منظور خود براه افتادم و همچنان تا به نخستین خانه های شهر مکه رسیدم و در آنجا صدای نواختن «دف» و زمزمراهائی<sup>۱۵</sup> شنیدم، پرسیدم: این چیست؟ (چه خبر هست؟) گفتند: فلان پسر با فلان دختر ازدواج می کند، من هم به تماشای ایشان نشستم ولی خدا گوشم را بست و خوابم برد، و چیزی جز تابش خورشید مرا بیدار نکرد (و هنگامی بیدار شدم که ماجرا به پایان رسیده بود).

رسول خدا فرمود: من بنزد رفیق خود (یعنی همان پسرک قرشی) بازگشتم وی از من پرسید: چه کردی؟ گفتم: هیچ کاری نکردم! و جریان را برای او شرح دادم.

این جریان گذشت تا دوباره در یکی از شبها همان سخن را تکرار کردم و او مانند شب قبلی حفاظت گوسفندانم را بعصده گرفت و من به مکه آمدم و همانند گذشته در آن شب نیز صدای دف و زمزمار شنیدم و به تماشا نشستم و خدا بهمانگونه گوشم را بست و بخواب رفتم و بخدا سوگند جز تابش خورشید چیز دیگری مرا بیدار نکرد، آنگاه بنزد رفیق خود بازگشتم و داستان را برای او باز گفتم، و از آن پس دیگر آهنگ کار بدی را نکردم تا اینکه خدای عز و جل مرا به مقام رسالت خود مفتخر فرمود.

۴ - و در کتابهای شیعه از علل الشرایع صدوق (ره) نقل شده که امام صادق (ع) فرمود:

«ما بعث الله نبیاً فقط حتی یسترعیه الغنم یعلمه بذلك رعبه الناس»<sup>۱۶</sup>.

غریزی است که احتیاج به تهذیب داشته باشد؟!...

۵- از همه اینها گذشته این گفتار نیز مورد سوال و خدشه است که چرانیدن گوسفندان دشوارتر از چرانیدن حیوانات چهار پای دیگر است؟

و خلاصه آنکه این توجیه از جهاتی مورد خدشه است گذشته از اینکه خود این روایات از جهاتی مخدوش است که در بحث آینده خواهید خواند.

دوم- و نظیر این توجیه گفتار دیگری است که در شرح صحیح بخاری در ذیل همین حدیث آمده که گفته اند:

حکمت در گوسفند چرانی پیغمبران الهی آن بود که چون اینان با گوسفندان مخالفت و آمیزش داشته باشند بر حلم و شفقتشان افزوده گردد، زیرا وقتی اینان در برابر دشواریهای گوسفند چرانی و گردآوردن گوسفندان مختلف الطبیعه و چراگاههای پراکنده و بخصوص با توجه به ناتوانی و نیاز گوسفندان صبر و بردباری بخرج دادند، در اینصورت در مقابل دشواریهای مردمان امت خود با اختلافی که در طبیعت و اصناف خود دارند سزاوارتر و شایسته تر خواهند بود... ۲۵.

و البته باید دانست که این گفتار مضمون همان روایت عمل الشرایع است که اگر صحت آن روایت تأیید شود نیازی به این گفتار نیست و همان روایت برای ما معتبر است، ولی ظاهراً روایت از نظر سند ضعیف است.

سوم- توجیه دیگری که قدری بی اشکالتر از دو توجیه سابق است آنست که گفته شود:

از آنجا که محیط شهر مکه محیطی آلوده به گناه و ظلم و شرک و بت پرستی و بی عدالتی و مفاصد دیگری بود، و رسول خدا(ص) که از کودکی با انواع مفاصد و مظالم مبارزه می کرد و از مشاهده آن وضع رقت بار و ظلم و ستمهایی که بوسیله سرکرده های شهر به افراد ضعیف و ناتوان می شد و بی عدالتیهایی که عموم مردم آن زمان بدان دچار بودند رنج می برد، و از طرفی قدرت جلوگیری آنها را نداشت، بدنبال وسیله ای می گشت تا هر چه بیشتر از آن منطقه و محیط و مشاهده آن وضع ناهنجار، کنار و دور باشد و بهترین وسیله برای وصول به این منظور خروج از شهر و سرگرمی با آن حیوانات صامت و زبان بسته و محیط بیابان بی سروصدا و بدور از فحشاء و فساد بود، و روی همین منظور رسول خدا(ص) بی آنکه نیازی به اصل این کار و یا دریافت مزدی در این باره داشته باشد داوطلب این کار شد و خود وسائل این سرگرمی را برای خود فراهم کرده و مشتاقانه بدنبال آن می رفت.

گذشته از اینکه برای مردم مکه چرانیدن گوسفندان و شتران

بهترین سرگرمی و شغل محسوب می شد و بسیاری از آنها بی آنکه نیازی به این کار و یا دریافت مزدی در برابر آن داشته باشند علاقه مند به انجام آن بودند و آنرا شغل خوبی می دانستند و مورد پسندشان بوده.

و البته اگر اصل مسئله مورد قبول باشد و صحت آن مورد تردید و خدشه نباشد این توجیه خوبی است و شاید در صفحات آینده نیز توضیحی بیشتر برای آن بدهیم.



- ۱- برای اطلاع از مدرک این گفتار به کتاب «الصحيح من السيرة» ج ۱ ص ۹۱-۹۲ مراجعه شود.
- ۲- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۳۱۸ و کتابهای دیگر.
- ۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۷۳.
- ۴- سیره قاضی دحلان ج ۱ ص ۱۲۶ و سیره حلبی ج ۱ ص ۲۹۹.
- ۵- ج ۲ ص ۳۸-۳۹.
- ۶- برای اطلاع بیشتر به اكمال الدين چاپ مکتبه صدوق ج ۱ ص ۱۸۲-۱۸۷ و پاورقی های آن مراجعه شود.
- ۷- سيرة المصطفى ص ۵۱.
- ۸- پاورقی قفه السيرة ص ۶۴.
- ۹ و ۱۰- الصحيح من السيرة ج ۱ ص ۹۳.
- ۱۱- به پاورقی ج ۱ سیره ابن هشام ص ۱۸۰ مراجعه شود.
- ۱۲- سيرة المصطفى ص ۵۴-۵۵.
- ۱۳- سوره بقره آیه ۲۲-۲۳.
- ۱۴- صحیح بخاری ج ۱۰ (کتاب الاجاره باب رمی الغنم علی قراریط) ص ۹۶-ط دارالاحیاء التراث العربی.
- ۱۵- قیصرات کمترین واحد پول آزمائنها بوده که بگفته برخی هر قیراطی نیم دانگ و هر دانگ  $\frac{1}{2}$  درهم بوده.
- ۱۶- سيرة دحلان ج ۱ ص ۹۷ و سيرة حلبی ج ۱ ص ۱۵۰ و فتح الباری ج ۴ ص ۳۶۱ و طبقات ج ۱ ص ۱۲۵.
- ۱۷- اراک نوعی از درختهای بیابانی است که از چوب آن سواک تهیه می کنند.
- ۱۸- فتح الباری ج ۴ ص ۳۶۱.
- ۱۹- تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۴.
- ۲۰- «د» در فارسی به دایره ساده و دائره زنگی گویند و مزایر جمع مزار به معنای نی و ترانه آمده.
- ۲۱- بحارالانوار ج ۱۱ ص ۶۴-۶۵.
- ۲۲- سیره حلبی ج ۱ ص ۱۵۰- سیره زینی دحلان (حاشیه سیره حلبی) ج ۱ ص ۹۷.
- ۲۳- سوره توبه- آیه ۱۲۸.
- ۲۴- نهج البلاغه قسمت خطب و اوامر خطبة ۱۹۰.
- ۲۵- شرح صحیح بخاری ج ۸ ص ۹۶- شرح کرمانی.